

کوروش کبیر و پان ترکیسم

فردی به نام «آیتان تبریزی» در نوشتاری به نام «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید!» که نه ساختاری علمی دارد و نه انشای درستی، و رجزنامه‌ای است از قماش یاوه‌گویی‌های رایج در میان نژادپرستان پان‌ترکیست، با ساده‌لوحی و تکبری توأمان، کوشیده است که به خیال خود، جنایت‌های کوروش را برملا سازد اما در باطن و در زیر پوشش این نوشتار، فقط و فقط به تبلیغ و بیان عقاید نژادپرستانه‌ی پان‌ترکیستی خود پرداخته است. برای نمونه، او بزرگان و ادیبانی چون «فروغی، پیرنیا، کسروی، ایرج افشار و محمود افشار» را "کسانی که با نشان دادن کوروش به عنوان عادل، سعی در تحقیر و فراموشی تاریخ اقوام مختلف ایران کرده‌اند" معرفی می‌کند، حال آن که جز شادروان حسن پیرنیا (نویسنده‌ی کتاب گران سنگ "تاریخ ایران باستان") مابقی، ادیبانی بوده‌اند که برای آشکار کردن ماهیت و اصالت ایرانی «آذربایجانی‌ها» و عدم ارتباط آنان با اقوام ترک و مغول کوشیده و هیچ یک مورخ یا محقق تاریخ هخامنشیان به شمار نمی‌آمدند!! آشکار است که نویسنده، به بهانه‌ی تاختن به کوروش کبیر، خواسته است که دشنامی هم به مخالفان مسلک خود (پان‌ترکیسم) داده باشد. وی در همین جهت، امثال «محمد تقی زهتابی» و «ناصر پورپیرار» را نمونه‌ی برجسته‌ی نویسندگان حقیقت‌گویی می‌داند که "آثارشان بر اساس منابع و مستندات معتبر نوشته شده و نه با پول انگلیس و افکار مغرضانه!!" نیازی به توضیح نیست که از نگاه یک پان‌ترکیست ایدئولوژی‌زده‌ی متحجر، امثال زهتابی و پورپیرار - که هر یک به گونه‌ای، اندیشه‌های ضدایرانی و پان‌ترکیستی را تئوریزه می‌کنند - باید نمونه‌ی اعلا‌ی یک نویسنده‌ی راستگو و فاضل دانسته شود و همه‌ی دیگر نویسندگانی که خلاف عقاید او می‌اندیشند و می‌نگارند، دروغگو و مزدور معرفی گردد: چنین است منطق و شعور و ادراک جماعت پان‌ترکیست. نویسنده مقاله‌ی مذکور این نکته را نیز روشن نکرده است که «عادل» دانستن کوروش چگونه می‌تواند باعث تحقیر و فراموشی اقوام مختلف ایرانی شود؟! نویسنده‌ی مقاله‌ی «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید!» مدعی است "کسانی که کوروش را «کبیر» و «عادل» خوانده‌اند، وابسته به انگلیس و گروه‌های پان‌فارسیست [!]" و مطیع نقشه‌های شوونیستی رضا و محمدرضا پهلوی بوده‌اند!!!! اما او و دیگر هم‌مسلمان‌اش که هیچ گاه جز خود را نمی‌بینند و نمی‌پذیرند، خبر ندارند که بزرگداشت و نکوداشت کوروش از سده‌ی ششم پیش از میلاد آغاز شده و در نوشته‌های مردمان و اقوام مختلف انعکاس یافته است؛

زمانی که نه انگلیسی وجود داشته است و نه پهلویانی!! چنان که روحانیان بابل (سده‌ی ششم پیش از میلاد) کورش را کسی می‌دانستند که صلح و امنیت را در سرزمین‌شان برقرار ساخته و قلب‌های‌شان را از شادی آکنده و آنان را از اسارت و بیگاری رها کرده است؛ انبیاء یهود (دینی که بخش عمده‌ای از قرآن در توصیف آن است و حتا در سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۶ بنی اسرائیل، قومی دانسته می‌شود که الله آن را بر همه‌ی اقوام و مردمان جهان برتری و سروری داده است) وی را مسیح و برگزیده‌ی خداوند و مجری عدالت و انصاف می‌خوانند؛ «آخیلوس» هم‌اورد ایرانیان در نبرد مارتون، درباره‌ی کورش می‌نویسد: «او مردی خوشبخت بود، صلح را برای مردمان‌اش آورد... خدایان دشمن او نبودند؛ چون او معقول و متعادل بود»؛ هردوت می‌گوید که مردم پارس کورش را «پدر» می‌خواندند و در پارس هیچ کس در خود یارای برابری با وی را نمی‌دید [هینتس، ص ۱۰۰]؛ و گزنفون می‌نویسد: «پروردگار کورش را علاوه بر خوی نیک، روی نیک نیز داده و دل و جان‌اش را به سه ودیعه‌ی والای "نوع‌دوستی، دانایی، و نیکی" سرشته بود. او در ظفر و پیروزی هیچ مشکلی را طاقت‌فرسا و هیچ خطری را بزرگ نمی‌پنداشت و چون از این امتیازات خداداد جهانی و روانی برخوردار بود، خاطره و نام‌اش تا به امروز در دل‌های بیدار مردم روزگار، پایدار و باقی است» [سیرت کورش کبیر، ص ۴]. آیا می‌توان شهادت این تعداد از مراجع و مورخان باستان را - که گاه از دشمنان ایرانیان نیز بودند - رد و انکار کرد و کوتاه‌نگرانه و ساده‌لوحانه سخن از جعل و تحریف تاریخ به دست وابستگان انگلیس و حکومت پهلوی گفت؟!

نویسنده‌ی پان‌ترکیست مقاله با آوردن دو دلیل سست و باطل، کوشیده است که به گمان خود، جنایت‌های کورش را بر ملا کند. او نخست از لشکرکشی و تجاوزات کورش به سایر مناطق سخن می‌گوید و آن را گواه جنایت‌کاری وی می‌انگارد! اما نویسنده نمی‌داند که هیچ برهه‌ای از تاریخ، خالی از جنگ و ستیزه نبوده و هر کشوری برای تثبیت حاکمیت خود و یا کسب منابع مالی برای اداره قلمرو خویش، ناگزیر از نبرد با ملت‌های مجاورش بوده و عملیات نظامی کورش نیز چون همه‌ی پادشاهان دیگر جهان، معنایی خارج از این قاعده نداشته است. ضمن آن که کورش غالب نبردهای خود را از موضع تدافع انجام داده است و نه تهاجم؛ چنان که این ماد و لیدییه بودند که نخست به قلمرو حکومت کورش هجوم آوردند. نویسنده در ادامه همین داستان‌پردازی خود، از نبرد کورش با قوم «ماساژت» سخن می‌گوید و این قوم را ساکن در شما رود «ارس» معرفی می‌کند و سپس از "نیرنگ و فریب و ناجوانمردی کورش در کشتن پسر «تومروس آنا» (ملکه‌ی ماساژت‌ها)" می‌نویسد. هر چند که آشکار نیست نفس این داستان چه ربطی به موضوع جنایات فرضی کورش دارد، اما نویسنده با ذکر این

داستان، مجدداً نیت اصلی خود را در تبلیغ آموزه‌های پان‌ترکیسم - در زیر نقاب این مقاله - آشکار ساخته است: او قوم ماساژت را که از سکاها بوده (و در آریایی‌تبار بودن سکاها تردیدی نیست [گروسه، ص ۵-۳۴]) و به گواهی هردوت (پیرنیا، ص ۴۱۹) در اطراف رود «سیحون» می‌زیستند، به شمال رود ارس منتقل می‌کند تا آنان را به آذربایجان مربوط سازد و نام ملکه‌ی آنان را که «تمیریس» (Tomyris) بوده، «تومروس آنا» / «Tumrus Ana» (آنا در زبان ترکی به معنای مادر است) می‌خواند تا به واسطه‌ی چنین جعلیاتی، ماساژت‌ها را نیز ترک‌تبار سازد!!!

نویسنده در مطلب خود، چنان از نیرنگ و فریب و ناجوانمردی کورش در قتل پسر ملکه‌ی ماساژت‌ها سخن می‌گوید (البته نه با ذکر مورد و مصداق آن) که گویی خود در میدان نبرد حاضر بوده و از نزدیک، نقشه و نیت و عملکرد کورش را مشاهده کرده است!! اما «آیتان تبریزی» نه تنها در میدان نبرد نبوده (!) بل که روایت مورخ (هردوت) را نیز عمداً و از سر عصبیت و جهالت، تحریف کرده است. هردوت گزارش می‌دهد که کورش، پسر ملکه‌ی ماساژت‌ها را زمانی که با سربازان‌اش مشغول باده‌نوشی و در حال مستی بوده، دستگیر کرده و بعداً آزاد ساخته اما وی، به جهت زدودن ننگ دستگیری در حالت مستی، دست به خودکشی زده است! (هردوت: پیرنیا، ص ۴۲۴).

نویسنده در مرتبه‌ی بعد، از قتل [خیالی] آستیگ به دست کورش سخن می‌گوید و آن را به عنوان فاجعه‌ی پدربزرگ‌کشی، دلیل و برهان جنایت‌کاری کورش می‌انگارد. چنان که پیش‌تر نوشته بودم از مورخان باستان، تنها کسی که مدعی کشته شدن آستیگ (پادشاه ماد) شده، «کتزیاس» است. اما او آستیگ را پدر بزرگ کورش ندانسته و منکر خویشاوندی آن دو است؛ ضمن آن که می‌گوید آستیگ بدون آگاهی و دستور کورش کشته شده بود [پیرنیا، ص ۱-۲۴۰]. اما به روایت برخی دیگر از مورخان [هردوت، گزنفون، دیودور: پیرنیا، ص ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۹] آستیگ پدر بزرگ کورش بوده و پس از فتح ماد و سرنگونی پادشاهی‌اش، تا پایان عمر، در آرامش و مصوونیت به سر برده است [هردوت، کتزیاس، ژوستن: پیرنیا، ص ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۰]. بنابراین اگر نویسنده ادعای خود را از روایت کتزیاس برگرفته است، باید گفت که این مورخ نه آستیگ را پدر

بزرگ کورش دانسته و نه کورش را قاتل وی. اما اگر ادعای خود را از مورخان دیگر اخذ کرده است، باید گفت که هیچ مورخ دیگری از کشته شدن آستیگ به دست کورش خبر نداده است... سوای این نکات، باید از آقای آیتان تبریزی پرسید که وی چگونه کشته شدن فرضی و خیالی آستیگ را نمونه‌ی اعلا‌ی جنایت علیه بشریت می‌پندارد اما از نسل‌کشی‌ها و قتل عام‌هایی که به دست چنگیز و تیمور و آتایلا و سلطان سلیم و عبدالحمید (خلفای عثمانی) انجام یافته یاد نمی‌کند و

اهمیتی بدانان نمی‌دهد؛ گویی که برای پان‌ترکیست‌ها فقط جان انسان‌هایی ارزش‌مند است که از آنان بتوان در راه نقشه‌ها و شعارهای ایدئولوژیک خود بهره‌برداری کرد!!

نویسنده، در ادامه مطلب خود، رندانه آستیگ را فردی «عادل» می‌خواند و او را در تقابل با کورش قرار می‌دهد [البته

انگیزه‌ی اصلی نویسنده از عادل خواندن آستیگ - که در مقاله‌اش از اشاره به آن چشم‌پوشیده - آن است که

پان‌ترکیست‌ها، مادها را ترک‌تبار می‌انگارند (!!!) و بدیهی است که یک پادشاه ترک‌تبار، انسان «عادلی» خواهد بود!!!]

سوای این که نویسنده، هیچ سندی را در مورد عدالت گستری آستیگ رو نکرده است (!) باید گفت اگر با همان معیاری که

وی کورش را جنایت‌کار توصیف کرده است (با قتل خیالی پدر بزرگ‌اش) بخواهیم کارنامه‌ی آستیگ را ارزیابی کنیم - و

البته نه با جعل و تحریف روایت‌های تاریخی - او را باید سرکرده‌ی همه‌ی جنایت‌کاران تاریخ به شمار آوریم؛ چرا که به

روایت هردوت [وحیدمآزندرانی، ص ۴-۹۳] او کودک هارپاگ - سپه‌سالار ماد - را می‌کشد و قطعه قطعه می‌کند و می‌پزد

و تکه‌های گوشت کودک را به خورد پدرش می‌دهد!!!

"آیتان تبریزی" در دنباله‌ی نوشتار خود، رساله‌ای از «شیخ صادق خلخالی» (نخستین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب) را که

اولین نوشته در تقبیح و تخریب نام و یاد کورش کبیر است، مورد تأیید و حمایت قرار می‌دهد و جالب آن که می‌گوید: «اگر

روزی ایشان از گفته‌های خویش پا پس بکشد مطمئناً آثار دیگری - مثل آثار پروفیسور محمد تقی ذهتابی و ناصر

پورپیرارها - هست که جنایتکار بودن و ظالم بودن کوروش را به اثبات برسانند»!!! شیخ صادق خلخالی در آن رساله‌ی خود

(به نام: کورش دروغین و جنایتکار) که در اوائل انقلاب و با هدف مبارزه ایدئولوژیک با حکومت پهلوی نگاشته بود، گاهی

کوروش را دل‌باخته‌ی دختری یهودی نشان می‌دهد و گاهی هم کلاً وجود وی را انکار می‌کند و ساخته و پرداخته‌ی تورات

می‌انگارد!! سوای این که معلوم نیست چگونه یک روحانی مسؤول اعدام سران حکومت پهلوی به ناگاه متخصص تاریخ

هخامنشیان شده است، اشاره به یک مورد از نوشته‌های این فرد در رساله‌اش، پرده از تراز علمی و اعتبار آرای‌اش بر

می‌دارد (موضوع شگرفی که ناشر جدید کتاب نیز بدان تصریح کرده است): در کتاب «تاریخ ایران باستان» شادروان پیرنیا،

روایت «کتزیاس» (مورخ یونانی) در مورد کورش چنین آمده است: «کوروش پسر چوپانی بود از ایل مردها که از شدت

احتیاج مجبور گردید **راهزنی** پیش گیرد» [پیرنیا، ص ۲۴۰]؛ و خلخالی نیز که مرجع‌اش همین کتاب بوده، جمله‌ی مذکور

را چنین نقل و فهم می‌کند: «کوروش پسر جوانی بود از اهل مر که از شدت احتیاج مجبور گردید **راه‌زنی** در پیش گیرد و

لواط دهد»!!!!!!

نویسنده مقاله‌ی «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید!» چون دیگر هم‌مسلمانان‌اش، از آن رو که جماعت نژادپرست پان‌ترکیست هرگز نتوانسته و نخواهد توانست که حتی یک سطر نوشته بر سنگ یا کاغذ ارائه نماید تا که ثابت کند پیش از عصر ترکمنان-صفوی زبان ترکی در آذربایجان موجود و رایج بوده، اینک برای جبران این خلاء عظیم و پوشاندن و پنهان داشتن بی‌پایگی و پوچی مطلق عقایدشان، به دشنام‌گویی و هرزه‌زبانی علیه منتقدان خود و حتی نیاکان باستانی ایرانیان روی آورده و کوشیده‌اند با بهره‌جویی از شعارهایی سوخته چون «شوینیسیم» و «پان‌فارسیسیم» و امثال آن، افکار عمومی را از حقایق منحرف سازند. اما دیگر هنگام آن است که پیروان فرقه‌ی نژادپرست پان‌ترکیسم – که تمام سرمایه‌ها و نقشه‌های‌شان بر باد رفته و ماهیت مزورانه و دشمن‌خویانه‌شان برملا شده است – دیوارهای ستبر جهل و تحجر را از پیش چشمان‌شان بردارند و خود را از دام بیگانگان و دشمنان دیرین ایران برهانند و به دامن میهن خویش باز گردند

مادها و پان‌ترکیسم

یکی از قربانیان بزرگ پروژه‌ی تمدن‌خواری «پان‌ترکیسم»، قوم ایرانی «ماد» است. هر چند تاکنون اشرار پان‌ترکیست نتوانسته‌اند هیچ گونه مدرک و سندی را در اثبات ادعای خود مبنی بر «ترک» بودن قوم «ماد» عرضه کنند، اما در مقابل، آریایی بودن مادها چنان مستند و مستدل است که همواره در نزد محققان و مورخان، ایرانی (آریایی) بودن قوم ماد، بدیهی تلقی شده است.

۱. شماری از مورخان باستان، به صراحت، مادها را «آریایی» خوانده‌اند؛ مانند هردوت [VII/62؛ فرای، ص ۴ و ۴۱۱]،

استرابون [XV/2.8؛ پیرنیا، ص ۱۶۰] و موسا خورنی [I/29؛ فرای، همان‌جا].

۲. نام شاهان و سرداران ماد که در متون آشوری و یونانی و پارسی‌باستان ذکر گردیده‌اند (مانند: فُرَوَرْتی، اووُخْشَتَر، آرشتی‌ویگ،

شیدیرپَرَن، تَخْم‌سپاد و...) [کمرون، ص ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۲؛ بویس، ص ۶-۳۲؛ کتیبه‌ی DB,II/33]، همگی به آشکارا

«آریایی» هستند و نه آسیانیک یا سامی یا از همه محال‌تر: ترکی!

۳. واژگان بازمند از گویش مادی [مانند: Farnah (= فر)؛ Paradayda (= پردیس)؛ Vazraka (= بزرگ)؛ Vispa

(= همه)؛ Spaka (= سگ)؛ Mitra (= مهر)؛ Xshayathia (= شاه)] [دیاکونوف، ص ۶-۶۵؛ لغت‌نامه‌ی دهخدا، مقدمه،

ص ۱۰؛ فقیه، ص ۱۷۲] در زبان پارسی باستان، و نیز تصریح «استرابون» به «آریایی» بودن زبان مادها و پیوند و همسانی آن با زبان‌های پارسی و بلخ و سغد [XV/2.8؛ پیرنیا، ص ۱۶۰] و نیز کلام داریوش بزرگ - که زبان مادها و پارسی ها را در یک گروه قرار می‌دهد [کتیبه‌ی DPg؛ بریان، ص ۴۰۸ و ۴۰۶]، نشانه‌ی روشن آریایی بودن زبان مادهاست و نه - فرضاً - ترکی بودن آن!

۴. بناهای مذهبی (معابد) یافته شده در سکونت‌گاه‌های مادها [سرفراز و فیروزمندی، ص ۶۴، ۵۵، ۵۸] و نیز نام‌های خاص مادی که با اسامی دینی آریایی ترکیب شده‌اند (مانند: Artasiraru, Mazdakku, Bagparna, Auraparnu, Bagdatti, Bagmashda) [کمرن، همان‌جا؛ بویس، همان‌جا] به آشکارا تعلق مذهبی قوم ماد را به اندیشه‌ها و آیین‌های دینی هندوایرانی (آریایی) و شاید زرتشتی، نشان می‌دهد و نه تعلق به «شَمَنیسم» و گرگ‌پرستی ترکی را! و ...

حال، با این اوصاف چه گونه می‌توان قوم ماد را که عنوان، زبان و فرهنگ، دین و در یک کلام، تمام هویت‌اش «آریایی» است، بی هیچ دلیل و سندی، ساده‌لوحانه «ترک» دانست؟!

بابک خرم‌دین و پان ترک‌یسم

گروهی ناآگاه مذبوحانه در پی جعل هویت ترکی (یعنی نسبت دادن او به زردپوستان آسیای میانه) برای بابک خرم‌دین، یکی از ستارگان تابناک تاریخ این سرزمین جاوید (ایران) هستند.

از آن جا که هیچ سندی از زبان ترکی بر سنگ، چرم، پوست، کاغذ، و گل حتا پیش از دوران ایلخانیان از آذربایجان وجود ندارد، تجزیه طلبان بیگانه‌پرست چاره‌ای جز روی آوردن به ادعاهای پریشان و بی‌خردانه برای پنهان و پوشیده ساختن تهی دستی و فقر هویتی خود ندارند، که یکی از نمونه‌های آن، ترک خواندن بابک خرم‌دین است.

۱. تبار/نژاد بابک:

در این باره، به ذکر دو سند بسنده می‌کنیم.

سند نخست از آن ابن حزم، مورخ عرب‌تبار است

الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ص ۱۹۹.

«أن الفرس كانوا من سعة الملك وعلو اليد على جميع الأمم وجلالة الخطير في أنفسهم حتى أنهم كانوا يسمون أنفسهم الأحرار والأبناء وكانوا يعدون سائر الناس عبيداً لهم فلما امتحنوا بزوال الدولة عنهم على أيدي العرب وكانت العرب أقل الأمم عند الفرس

خطرًا تعاطمهم الأمر وتضاعفت لديهم المصيبة وراموا كيد الإسلام بالمحاربة في أوقات شتى ففي كل ذلك يظهر الله سبحانه وتعالى الحق وكان من قائمتهم سنبادة واستاسيس والمقنع وبابك وغيرهم»

برگردان به پارسی:

«پارسیان از نظر وسعت و ممالک و فزونی نیرو بر همه‌ی ملت‌ها برتری داشتند، و خود را برترین ذات بشری می‌دانستند و خود را آزادگان نام نهاده و اقوام دیگر را بندگان می‌شمردند. چون دولتشان بر افتاد و عرب که نزد آنها دود پایه‌ترین قوم جهان بود بر آنها مستولی گردید این امر بر آنها گران آمد و خود به مصیبت تحمل نشدنی روبرو یافتند، و بر آن شدند که با راه‌های مختلف به جنگ اسلام برخیزند. ولی هر بار خدایتعالی حق را نصرت داد. از جمله رهبران آنان (= ایرانیان) سنباد، مقنع، استادسیس، بابک و دیگران بودند».

در دومین سند نیز بابک خرم‌دین به صراحت پارسی خوانده شده است. سعید نفیسی می‌نویسد (۱۱۷-۱۱۶):

«سرزمینی که بابک خرم‌دین در آن سال‌ها فرمانروایی داشته از سوی مغرب همسایه‌ی ارمنستان بوده و بابک در ارمنستان نیز تاخت و تازهایی کرده است به همین جهت با شاهان ارمنستان رابطه داشته و تاریخ‌نویسان ارمنی آگاهی‌های چندی درباره‌ی وی داده‌اند. از آن جمله یکی از کشیشان واردات و واردان یا وارتان که در ۱۲۷۱ میلادی و ۶۷۰ قمری در گذشته در کتابی که بنام «تاریخ عموم» نوشته و از مآخذ پیش از خود بهره‌مند شده است، مطالبی درباره‌ی او دارد. ارمنیان نام بابک را گاهی «باب»، گاهی «بابن» و گاهی «بابک» ضبط کرده‌اند. وارتان در حوادث سال ۸۲۶ میلادی و ۲۱۱ قمری می‌نویسد: «درین روزها مردی از نژاد ایرانی به نام باب که از بغتات (بغداد) بیرون آمده بود بسیاری از نژاد اسماعیل (ارمنیان در آن زمان به تازیان اسماعیلی و از اسماعیلی‌نژاد می‌گفتند) را به شمشیر از میان برد و بسیاری از ایشان را برده کرد و خود را جاودان می‌دانست. در جنگی که با اسماعیلیان کرد به یکبار سی هزار تن را نابود کرد. تاغارخونی آمد و خرد و بزرگ را با شمشیر از میان برد. مأمون هفت سال در سرزمین یونانیان (خاک روم) بود و دژ ناگرفتنی لولوا را گرفت و به بین‌النهرین بازگشت...»

در این قطعه به صراحت به نژاد (یعنی تبار) ایرانی بابک خرم‌دین اشاره شده است. شایسته است که گفتار این منبع را بیشتر شکافیم. این منبع در سال ۱۹۱۹ میلادی به فرانسوی نیز برگردانده شده است و استاد نفیسی بخش‌هایی از آن را به فارسی از فرانسه ترجمه کرده است. مشخصات اصل فرانسوی این منبع چنین است:

La domination arabe en Arménie, extrait de l'histoire universelle de Vardan,
traduit de l'arménien et annoté, J. Muyldermans, Louvain et Paris, 1927.

در کتاب یاد شده، قطعه‌ی ارمنی مذکور چنین ترجمه شده است (ص ۱۱۹):

"En ces jours-lá, un homme de la race PERSE, nommé Bab, sortant de Baltat, faire passer par le fil de l'épée beaucoup de la race d'Ismayél tandis qu'il.."

در زبان ارمنی، پارسی را از دیرباز همانند امروز «پارسیک» می‌گویند که در ترجمه فرانسوی منبع نام‌برده نیز به PERSE ترجمه شده است، و در فارسی، استاد نفیسی همان ایرانی را گزینش کرده است.

گزارش این منبع هم‌زمان ارمنی، سندی صریح و آشکار مبنی بر پارسیک (در ارمنی یعنی پارسی که تلفظ پهلوی واژه پارسی است) تبار بودن بابک خرم‌دین است.

بیگانه‌پرستان در برابر این دو سند صریح چیزی برای گفتن ندارند و حتی کوچک‌ترین مدرکی نیز در دست ندارند که نشان دهد زبان آذربایجان در زمان بابک یا پس از زمان وی ترکی بوده است. حتی تا ۸۰۰ سال پیش نیز نمونه و اثری از این زبان در آذربایجان وجود نداشته است.

اما جالب است بدانید که دشمنان بابک غالباً مزدوران ترک خلیفه بودند: شناس، ایتاخ، بوغا و... خود خلیفه معتصم هم ترک‌زاد بود (یعنی مادرش ترک بود). البته افشین، سرداری که بابک را دستگیر نمود، از آسیای میانه بود (و تبار وی یا سغدی بوده است یا غیر ایرانی. در این راستا بیشتر پژوهش نیاز است ولی به گمان این نگارنده زادبوم وی، اسروشنه، نیز در آن دوران، سده سوم ق، هنوز ترک‌زده نشده بود تا فرمان‌دار آن منطقه نیز بخواهد ترک باشد. نگارنده هنوز نظر قطعی در این مورد نمیتواند بدهد).

به هر رو، می‌بینید که جهالت و نادانی بیگانه‌پرستان تا به کجا رسیده است که با وجود چنین اسناد صریحی که بابک را ایرانی/پارسی خوانده‌اند، اینان گمان می‌کنند بابک ترک بوده و برای چیره ساختن زبان ترکی می‌جنگیده است! در حالی که دشمنان بابک مزدوران ترک بودند و در حالی که زبان ترکی صدها سال بعد به وسیله‌ی زردپوستان آسیای میانه‌ای مهاجر و مهاجم در آذربایجان گسترش داده شد. کهن‌ترین آثار ترکی نیز متعلق به مغولستان و سپس به زبان ایغوری مانوی هستند. آشکار است که هیچ شباهتی میان این ترک‌های اصیل و هم‌میهنان ترک‌زبان ولی غالباً ایرانی تبار آذری وجود ندارد.

۲. نام‌های جغرافیایی زمان بابک:

ابن خردادبه در کتاب المسالك و الممالك مسافت آبادی ها را از اردبیل تا شهر بڈ (جایگاه بابک) چنین معلوم کرده است: از اردبیل تا خش (به ضم خا و سکون شین) هشت فرسنگ و از آن جا تا برزند شش فرسنگ (پس از اردبیل تا برزند چهارده فرسنگ راه بود)، برزند ویران بود و افشین آن را آباد کرد، از برزند تا سادراسپ که نخستین خندق افشین آن جا بود دو فرسنگ (پس از اردبیل تا سادراسپ شانزده فرسنگ بوده)، از آنجا تا زهرکش که خندق دوم افشین بود دو فرسنگ (پس از اردبیل هیجده فرسنگ فاصله داشته است)، از آن جا تا دوال رود که خندق سوم افشین بود دو فرسنگ (پس از اردبیل تا دوال رود بیست فرسنگ بوده است) و از آنجا تا شهر بڈ شهر بابک یک فرسنگ. از این قرار از اردبیل تا بڈ، شهری که بابک در آن می‌نشسته، بیست و یک فرسنگ راه بود. (سعید نفیسی، بابک دلاور/آذربایجان، ص ۳۳-۳۲)

همه‌ی این نامهای جغرافیایی یاد شده در این شرح، پارسی هستند: اردبیل، سادراسپ، دوالرود، بڈ، برزند، خش و... ابن خردادبه، جغرافی نگار سده‌ی سوم هجری، شهرهای آذربایجان را چنین برمی‌شمارد: «مراغه، میانج، اردبیل، ورثان، سیسر، برزه، سابرخاست، تبریز، مرند، خوی، کولسره، موقان، برزند، جنزه، شهر پرویز، جابروان، ارومیه، سلماس، شیز، باجروان» (المسالک و الممالك، ص ۱۲۰-۱۱۹؛ همچنین: ابن فقیه، مختصر البلدان، ص ۱۲۸؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۰۰-۸۱) که باز بیشینه آن‌ها ایرانی و برخی نیز آسوری و ارمنی هستند. بابک هم در شهری به نام بلال آباد به دنیا آمده است که باز هم یک نام پارسی است. نام پدر بابک را مرداس (یک نام شاهنامه‌ای) ذکر کرده اند و نام مادرش را ماهرو. نام استاد بابک هم جاویدان پور شهرک است. می‌بینید که هیچ کدام از این نام‌ها ترکی نیستند. بدیهی است اگر در آن دوران آذربایجان سرزمینی ترک‌نشین بود و مردمانی ترک‌زبان داشت، نام‌های جغرافیایی آن و نام مردمان آن، مانند ترکمنستان، باید تماماً ترکی می‌شد، که می‌بینیم چنین نیست، و این خود نکته‌ی ظریف دیگری است که ایرانی بودن زبان و تبار مردم آذربایجان و از جمله بابک خرم‌دین را اثبات و آشکار می‌کند.

۳. فراگیر بودن و پراکندگی قیام خرم‌دینان و دین خرم‌دینان و دشمنان ترک بابک:

مؤلف مجمل فصیحی آغاز بیرون آمدن خرم‌دینان را در سال ۱۶۲ می‌نویسد و می‌گوید: «ابتدای خروج خرم‌دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و از این تاریخ تا سنه ثلثمائه (۳۰۰) بسیار مردم به قتل آوردند»
کار خرم‌دینان چنان بالا می‌گیرد که نظام الملک در کتاب سیاست نامه می‌نویسد :

«چون سال دویست و هژده اندر آمد، دیگر باره خرم دینان اصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان، خروج کردند...».

ابن اثیر هم در تایید گزارش نظام المک در کتاب اللباب فی تهذیب الانساب می نویسد: (ترجمه از عربی) «در ۲۱۸ بسیاری از

مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبذان (لرستان) و جز آن، دین خرمی را پذیرفتند و گرد آمدند. و در همدان لشکرگاه

ساختند». بنابراین قیام بابک محدود به آذربایجان نبوده است.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می گوید: «مازیار بابک مزدکی و دیگر ذمیان مجوس را عمل‌ها داد و حکم بر مسلمانان، تا

مسجدها خراب می کردند و آثار اسلام را محو می فرمودند»

سپس در جای دیگر ابن اسفندیار می گوید:

«من (مازیار) و افشین خیدر بن کاوس و بابک هر سه از دیر باز عهد و بیعت کرده ایم و قرار داده بر آن که دولت از عرب

بازستانیم و ملک و جهاننداری با خاندان کسرویان نقل کنیم» (نفیسی، ص ۵۷).

برخی می‌خواهند با استناد به نظام المک بابک خرم‌دین را مسلمان اسماعیلی معرفی کنند ولی کارشان باطل است زیرا نه تنها

بیشینه‌ی مطلق اسناد را نادیده گرفته‌اند، بلکه نظام الملک خود می‌گوید: «از این جا پیداست که اصل مذهب مزدک و خرم‌دینی

و باطنیان همه یک است و پیوسته آن خواهند تا اسلام را چون بگیرند» و به صراحت میان «خرم‌دینان» و «باطنیان» تفاوت

قائل است و تنها چون هر دو بر دولت عباسیان می‌شوریدند آنان را متحد دانسته اند .

ابوالفرج بن الجوزی در کتاب «نقد العلم و العلما اوتبلیس ابلیس» می گوید:

«خرمیان و خرم کلمه بیگانه است (یعنی پارسی است) درباره چیزی گوارا و پسندیده که آدمی بدان می گراید و مقصود ازین نام

چیره شدن آدمی برهمه‌ی لذتها ..و این نام لقبی برای مزدکیان بود و ایشان اهل اباحت از مجوس بودند.»

ابن حزم می گوید:

«والخرمیه أصحاب بابک وهم فرقه من فرق المزدقیه» (= خرمیان یاران بابک‌اند و آن فرقه‌ای از فرقه‌های مزدکیه است).

و در روضه الصفا آمده است:

آیین او (= بابک) را خرم دینی است (بلخی، محمد بن خاوند شاه؛ روضه الصفا؛ تهذیب و تلخیص غباس زریاب، تهران:

امیرکبیر، چاپ دوم، جلد اول، ۱۳۷۵، ص ۴۶۳ و رضایی، عبدالعظیم؛ تاریخ ده هزارساله ایران، تهران: اقبال، چاپ

دوازدهم، جلد دوم، ۱۳۷۹، ص ۲۳۵) هرچند که از جزییات معتقدات‌اش آگاهی دقیقی در دست نیست، ولی آن چه مسلم است این است که خرم دینان افکار مزدکی در سر داشتند و به پاکیزگی بسیار مقید بودند و با مردمان به نیکی و نرمی رفتار می داشتند (عبدالحسین زرین کوب: تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹، ص ۴۵۹)؛ و به هرحال قیام بابک (سرخ جامگان) بر ضد ظلم و جور اعراب و غلامان ترک نژادشان که با رفتارهای ناپه‌نجار خود مردم را به ستوه آورده بودند در سال ۲۰۱ هجری آغاز گردید و بیش از بیست سال به طول انجامید. ترکانی که کودکان را می ربودند و وبه اصرار و التماس پدران و مادران توجهی نمی کردند (حسینعلی ممتحن: نهضت شعوبیه، انتشارات باورداران، ۱۳۶۸ ص ۳۰۰)، و به روز روشن، زنان را به عنف به محله های بدنام می کشیدند.

دشمنان ترک بابک: معتصم (خیلفه‌ی ترکزاد، یعنی دارای مادری ترک) و سرداران ترک معتصم: ایتاخ، بوغا، اشناس. گروهی بابک خرم‌دین و افشین را هم‌پیمان دانسته و گروهی آن دو را از روز نخست دشمن دانسته‌اند. افشین از آسیای میانه بوده است و تبارش ایرانیِ سغدی.

۴. زبان آذربایجان

در زمان بابک زبان آذربایجان «فهلوی آذری» بوده است یعنی گویشی بازمانده از زبان پهلوی ساسانی که در آذربایجان بدان سخن گفته می‌شده است. این گویش را در متون مختلف، «پارسی» (چون زبان پهلوی را پارسیک می‌خواندند و دانشمندان هم امروز آن را پارسی میانه دانند)، «آذری»، «فهلوی/پهلوی» و «رازی» (یعنی منسوب به ری، که این اطلاق پیوستگی گویش‌های منطقه‌ی فهله را با هم نشان می‌دهد) خوانده‌اند.

ابن ندیم در الفهرست می‌نویسد:

فأما الفهلوية فمنسوب إلى فهله اسم يقع على خمسة بلدان وهي أصفهان والري وهمدان وماه نهاوند وأذربيجان وأما الدرية فلغة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بباب الملك وهي منسوبة إلى حاضرة الباب والغالب عليها من لغة أهل خراسان والمشرق و اللغة أهل بلخ وأما الفارسية فتكلم بها الموأبدة والعلماء وأشباههم وهي لغة أهل فارس وأما الخوزية فبها كان يتكلم الملوك والأشراف في الخلوة ومواضع اللعب واللذة ومع الحاشية وأما السريانية فكان يتكلم بها أهل السواد والمكاتب في نوع من اللغة بالسريانية فارسی

(=) اما فهلوی منسوب است به فهلله که نام نهاده شده است بر پنج شهر: اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان. و دری لغت شهرهای مداین است و درباریان پادشاه بدان زبان سخن می‌گفتند و منسوب است به مردم دربار و لغت اهل خراسان و مشرق و لغت مردم بلخ بر آن زبان غالب است. اما فارسی کلامی است که موبدان و علما و مانند ایشان بدان سخن گویند و آن زبان مردم اهل فارس باشد. اما خوزی زبانی است که ملوک و اشراف در خلوت و مواضع لعب و لذت با ندیمان و حاشیت خود گفت‌وگو کنند. اما سریانی آن است که مردم سواد بدان سخن رانند).

مسعودی در التنبيه و الاشراف می‌نویسد:

فالفرس أمه حد بلادها الجبال من الماهات وغيرها وأذربيجان إلى ما يلي بلاد أرمينية وأران والبيلقان إلى دربند وهو الباب والأبواب والرى وطبرستن والمسقط والشابران وجرجان وابرشهر، وهي نيسابور، وهراة ومرو وغير ذلك من بلاد خراسان وسجستان وكرمان وفارس والأهواز، وما اتصل بذلك من أرض الأعاجم في هذا الوقت وكل هذه البلاد كانت مملكة واحدة ملكها ملك واحد ولسانها واحد، إلا أنهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات وذلك أن اللغة إنما تكون واحدة بأن تكون حروفها التي تكتب واحدة وتأليف حروفها تأليف واحد، وإن اختلفت بعد ذلك في سائر الأشياء الآخر كالفهلوية والدرية والآذرية وغيرها من لغات الفرس.

(=) پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبال بود از ماهات و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمنیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت‌های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایت‌ها پیوسته است، همه‌ی این ولایت‌ها یک مملکت بود، پادشاه‌اش یکی بود و زبان‌اش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می‌نویسند یکی باشد، زبان یکی است و گر چه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد، چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبان‌های پارسی).

هر این دو سند ارزشمند به ایرانی بودن زبان مردم آذربایجان تصریح می‌کنند و به صراحت آنان را جزو ایرانیان (پارسیان) می‌دانند.

۵. نام بابک و تحریف آن بدست بیگانگان:

جالب آن که بیگانه‌پرستان پان‌ترکیست حتا ایرانی بودن نام بابک را نیز برنتافته و آن را تبدیل به «بای‌بک» کرده‌اند. در حالیکه چنین نامی در هیچ متنی دیده نشده است و دوم این که «بای» و «بک» هر دو از یک ریشه هستند و تاکنون دیده نشده است که یک نام مرکب از دو واژه‌ی هم‌معنی پیاپی باشد. از سوی دیگر، واژگان «بای» و «بایرام» و «بک» همگی ریشه‌ی سغدی-ایرانی (یعنی از گروه زبان‌های ایرانی شرقی) دارند که به زبان‌های آلتایی وارد گشته است. نام بابک به آشکارا ایرانی است و نام بنیانگذار سلسله‌ی ساسانی نیز بوده است. این نام در گلستان سعدی و ویس و رامین و در شاهنامه (۵۰) بار آمده است ولی حتا یک بار نیز چنین نامی در متون ترکی دیده و یافته نشده است.

نام «بابک» همان معنی پدر را می‌دهد: (باب "پدر" + ک "پسوند تحبیب")

پسر گفتش ای بابک نامجوی

یکی مشکلت می‌پیرسم بگوی

(بوستان سعدی)

هر دو را در جهان عشق طلب

پارسی باب دان و تازی آب.

(فرهنگ جهانگیری)

سدیگر پیرسیدش افراسیاب

از ایران و از شهر و از مام و باب

(فردوسی)

چو بشنید بابک زبان برگشاد

ز یزدان نیکی دهش کرد یاد

(فردوسی)

وز باب و ز مام خویش بربودش

تا زو بربود باب و مامش

(ناصر خسرو)

نبد دادگرتر ز نوشین روان
که بادا همیشه روانش جوان
نه زو پرهنرتر به فرزانیگی
به تخت و بداد و به مردانگی
ورا موبدی بود بابک بنام
هشیوار و دانادل و شادکام
(فردوسی)

بلعمی نیز در کتاب خود از اردشیر ساسانی این گونه یاد می کند: «اردشیر بن پاک» و طبری هم: «اردشیر بن بابک». «بابک» هنوز در لهجه‌ی خراسانی همان معنی پدر را می دهد و «باوک» نیز در گویش‌های ایرانی دیگر (مانند فیلی) همین معنی را می دهد.

نام پدر و مادر و استاد بابک:

در منابع موجود نام پدر بابک، مرداس (یک نامه شاهنامه‌ای) و اهل مدائن (پایتخت پیشین ساسانیان) دانسته شده، نام مادرش «ماهرو»، و استادش «جاویدان پور شهرک»، که همگی ایرانی‌اند.

ع **اعتراف بیگانه پرستان و دشمنان ایران به ایرانی بودن بابک .**

هرچند در نزد اصحاب علم و تحقیق آرا و آثار نویسندگان بیگانه پرست پان ترکیست فاقد ارزش و اعتبار است و نظریات آنان یکسره بر بنیان جعل و تحریف و دروغ و فریب شکل گرفته است، اما از آن جا که یاهوهای آنان در نزد بیگانه پرستان جاهل دارای اهمیت است، ناچار برای نشان دادن اعتراف خود آنان به ایرانی بودن بابک، برخی از نوشته‌های آنان را در این جا نقل می کنیم:

جواد هیأت :

«اوغوزها {ترکمانان} که اجداد ترکان آسیای صغیر و آذربایجان و عراق و ترکمنها را تشکیل می دهند از اقوام ترک هستند و قبل از آن که اسلام بیاورند در شمال ترکستان زندگی می کردند».

اوغوزهای جدید اجداد ترک زبانان ترکیه و آذربایجان و تراکمته را تشکیل می دهند و از قرن ۱۳ به بعد، یعنی بعد از مهاجرت به غرب و آمیزش با سایر ترکان (قبچاق، ایغور) و مغولها و اهالی محلی، لهجه‌های ترکی آناتولی و آذربایجانی و ترکمنی را به وجود آوردند (صفحه‌ی ۱۰۲-۱۰۱). از قرن دهم میلادی اوغوزهای ناحیه‌ی سیحون اسلام آوردند و از قرن یازدهم به طرف ایران و آسیای صغیر سرایز شدند و از طرف مسلمانان به نام ترکمن نامیده شدند به طوری که بعد از دو قرن نام ترک و ترکمن جای اوغوز را گرفت. در ساله ۱۰۳۵ میلادی، قسمتی از اوغوزها به خراسان آمدند و بعد از جنگ و جدال بالاخره خراسان را از غزنویان گرفتند و دولت سلاجقه را تشکیل دادند (ص ۸۱)

پس بنا به اعتراف این نویسنده‌ی پان‌ترک، تا سده‌ی یازدهم میلادی هیچ ترکی پا به ایران نگذاشته بود و لذا امکان ندارد که آذربایجان از ابتدای آفرینش ترک‌زبان باشد (!)، بل که ترک‌ها چندین سده پس از اسلام توانستند به آذربایجان رخنه کنند. «در گسترش این مدنیت (اسلام) و فرهنگ عظیم الهی اقوام و قبایل ترک‌زبان بی شک خدمات بی شائبه و صادقانه و افتخار آمیزی دارند. ترکان اسلام را مناسب‌ترین دین و آیین نزدیک به وجدان خود یافتند و قرن‌ها دفاع از اسلام و گسترش آن را بر عهده گرفتند. سرتاسر تاریخ افتخار آمیز ترکان مسلمان مسلما عاری از شورش و یا مقاومت در برابر اسلام است. در میان این قوم عصیان‌هایی شبیه عصیان‌های روشن میان، ماه فرید، المقنع، خرّمیه، زواریه و غیره دیده نمی شود» (محمدزاده صدیق) این نویسنده پان‌ترک نیز خرّمیه را، که پیشوای آن بابک بوده، ترک ندانسته است.

کشته شدن بابک به دست خلیفه‌ی ترک‌زاد و ترک‌پرور معتصم:

پس از آن در صفر سال ۲۲۳ هجری، معتصم، به دژخیم فرمان داد تا دو دست و پای بابک را قطع نماید و سپس او را گردن زند (نهضت شعوبیه، ص ۳۰۲ و تاریخ ده هزارساله ایران، جلد دوم، ص ۲۴۱) مطابق با تواریخ بابک در حین اجرای سیاست و قطع شدن اعضای بدن بردباری بسیار پیشه نمود و با خون خود چهره سرخ ساخت و به معتصم گفت: من روی خویشتن از خون سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود، نگویند که رویش از ترس زرد شد (تاریخ ده هزارساله ایران، جلد دوم، ص ۲۴۱ و نهضت شعوبیه، ص ۳۰۲) و بدینسان بابک در دم مرگ شکنجه‌های طاقت فرسا را با نهایت شهامت متحمل گردید و هیچ گونه سخنی که نشانه عجز باشد بر زبان نیاورد و با کردار و گفتار نیک خویش، نام خود و ایران را در تاریخ جاودان و سربلند ساخت. چند تاریخ نویس کهن، واپسین سخن بابک خرم‌دین را بر سر دار «آسانی» و «آسانیا» و «زهی آسانی» و مانند آن

گزارش داده‌اند (جوامع الحکایات و لوامع الروایات)، که این نکته گویای پای‌بندی وی تا واپسین دم به آرمان‌های‌اش و نیز گواه پارسی سخن گفتن وی است .

نتیجه‌گیری:

بابک خرم‌دین فردی ایرانی بود و اغلب دشمنان‌اش نیز همان ترکمنان مزدور خلیفه (یعنی معتصم ترکزاد) بودند. اما این جهان همیشه پر از تناقض و شگفتی است، چه، ترک‌هایی که زمانی دشمن و مخالف بابک بودند اینک (در جهت اهداف تجزیه‌طلبانه) برای بابک جشن زادروز می‌گیرند و او را قهرمان خود می‌خوانند؛ این رفتار ایشان مانند آن است که در آینده روزی اسرائیلی‌ها برای یاسر عرفات جشن زادروز بگیرند و او را یک اسرائیلی اصیل با مذهب ارتودکس یهودی بدانند!